



برنامه گنج حضور با اجرای پرویز شهبازی
را در سایت زیر تماشا فرمایید.

www.parvizshahbazi.com



پیغام عشق

قسمت دویست و هشتاد و دوم





خانم رضوان از تهران



سلام و عرض ادب خدمت استاد شهبازی نازنین و همراهان عزیز گنج حضور

قبل از هر چیز شاکر خداوند هستم که بر من منت نهاد و مرا در این مسیر بیداری قرار داد. سپاسگزار مولانای جان هستم و مفتخرم که فارسی زبان هستم و می‌توانم در حالت فضاگشایی راستین بشرط تسلیم بودن در برابر زندگی بهترین بهره را از این ابیات ناب ببرم. بسیار بسیار ممنون استاد شهبازی عزیز هستم و قدردان زحمات شبانه روزی ایشان می‌باشم. امید که بتوانم با رعایت قانون جبران (مادی و معنوی) سهمی اندک در تداوم این برنامه بی‌نظیر داشته باشم. برداشتی از برنامه ۸۶۲ دو بیت اول غزل ۹۶۵

دلِ گردونِ خلل کند چو مه تو نهان شود
چو رسد تیرِ غمزه ات همه قدها گمان شود

چو تو دل‌داری کنی، دو جهان جمله دل شود
چو جهان را تو دل دهی، همه دلها جهان شود

جناب مولانا در هر غزل مشکل اصلی انسان را بیان می کند، استاد شهبازی هم با تفسیرهای زیبا و رمز گشایانه خود دلایل همانیده شدن انسان و سپس راهکارهایی را که جناب مولانا برای رهایی انسان ارائه می کنند را بسیار ماهرانه برای ما تفسیر می کنند. جناب مولانا می فرمایند؛ در این جهان هر چیز جنبندهایی که می گردد و زنده است دل دارد، و دلش دچار فساد و تباهی می شود. در تمام این ابیات منظور مولانا از اینکه می گوید دلش دچار تباهی می شود خطاب به انسان می باشد. چون باشندگانی از جمله جماد، نبات و گیاهان همیشه در حالت تسلیم و تسبیح خداوند هستند، و بطور ناهشیارانه به زندگی وصل می باشند. در نتیجه انسان با وجودی که اشرف مخلوقات است ناسپاس می باشد چون روزن دلش را بسوی خدا بسته است.

ز ناسپاسی ما بسته است روزن دل
خدای گفت که انسان لربّه لکنود

مولوی، دیوان شمس، غزل ۹۱۴

انسان به واسطه داشتن قدرت اختیار و انتخاب که خداوند فقط به انسان این عنایت را عطا کرده می تواند انتخاب کند مرکزش عدم یا همانیده باشد، که اگر همانیده باشد قطعاً دچار تباهی می شود.

زمانی که مرکز ما همانیده باشد هر چقدر هم که جهان بیرون و ارزشهای آن به ما تائید و توجه و اعتبار بدهند بعد از مدتی ما از آنها سیر می‌شویم، چون ذاتاً اَفل و گذرا می‌باشند و هیچ ارتعاشی از عشق و زندگی ندارند و در اینحالت ما «کافر» می‌باشیم، چون همانیدگیها روی مرکز عدم ما را پوشانده‌اند. حال مولانا می‌فرماید؛ انسان می‌تواند برای بار دوم آگاهانه عدم را به مرکز خود بیاورد و هشیارانه بدون مقاومت و با شناسایی همانیدگیها را به حاشیه براند و چه بسا که می‌تواند با فضاگشایی راستین و درد هشیارانه همانیدگیهایی را که از هیجانات مخرَب من ذهنی مانند خشم، کینه، مقایسه، رنجش، حسادت و غیره سر چشمه می‌گیرند را کلاً بیندازد. و باید بدانیم که فقط فضای گشوده شده و جذبه و عنایت خدا قادر به انداختن همانیدگیهای ما می‌باشد و اینکار به هیچ وجه با ذهن امکانپذیر نیست.

کی تراشد تیغ دسته خویش را
رو به جراحی سپار این ریش را

مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۲۲

وآنوقت است که از آرامش و رهایی حاصل از انبساط درون خود لذت می‌بریم و شادی بی سبب را تجربه می‌کنیم.

حکم حق گسترد بهر ما بساط
که بگوئید از طریق انبساط

مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۶۷۰

فضای گشوده شده سراسر عشق است، کهنگی ندارد عمق دارد و هر لحظه ما را زنده تر می‌کند و راهکارهای لازم را به ما می‌دهد.

هر لحظه و هر ساعت یک شیوه نوآرد
شیرین تر و نادر تر زان شیوه پیشینش

مولوی، دیوان شمس، غزل ۱۲۲۷

اگر ما به این امر آگاه باشیم و به صورت حضور ناظر عدم و سکون درون خود را شناسایی کنیم و ایمان داشته باشیم که این سکوت و سکون شعور دارد و همه چیز را می‌بیند، هشیاری از این فضای گشوده شده می‌نالد. و این ناله عشق همان درد هشیارانه است که با خدا یکی شده و کوچک شدن به من ذهنی و سوختن همانیدگیها و آزاد شدن انرژی زنده زندگی از آنها و گسترش هر چه بیشتر فضای درون ما می‌باشد.

و این شروع تبدیل است، و در ابتدا ممکن است برای لحظاتی از روز آن را تجربه کنیم و در این راه باید صبر و شکر همراه با پرهیز داشته باشیم و خط کش من ذهنی، پندار کمال و مقایسه را کنار بگذاریم. فقط اجازه دهیم دم ایزدی به چهار بعد وجود ما بخورد و در هر شرایطی راضی باشیم تا ابر برکت بار زندگی بر ما ببارد.

هزار ابر عنایت در آسمان رضاست
اگر بیارم از آن ابر بر سرت بارم

مولوی، دیوان شمس، غزل ۱۷۲۳

با تشکر از همراهان محترم برنامه گنج حضور

ارادتمند شما رضوان از تهران



خانم سرور



ابیاتی با موضوع حسد
 من ذهنی حسود، تنگ نظر و کمیابی اندیش است. حسد یکی از خاصیت‌های مهم من ذهنی است. من ذهنی همه چیز را کم می‌بیند و دوست ندارد دیگران حتی از مواهب طبیعی، مثل سلامتی، شادی و آرامش برخوردار باشند. چون تنگ نظر است نمی‌تواند شادی دیگران را تحمل کند. فرد حسود خود را از دیگران کمتر می‌بیند و این احساس کمتر بینی، باعث می‌شود که بدخواه دیگران شود.

عقبه‌ای زین صعب‌تر در راه نیست
 ای خنک آن کس حسد همراه نیست

دفتر اول، بیت ۴۳۱

در راه زنده شده به حضور، گردنه یا گذرگاهی سخت‌تر و دشوارتر از حسد وجود ندارد. خوشا به حال کسی که از گردنه حسد رد می‌شود، خودش را با کسی مقایسه نمی‌کند، در اطراف انسانهای موفق فضاگشایی می‌کند و از موفقیت شان خوشحال می‌شود و از ته دل به آنان تبریک می‌گوید.

چون کنی بر بی حسد مکر و حسد
زان حسد، دل را سیاهی ها رسد

دفتر اول، بیت ۴۳۵

چون کسی که من ذهنی دارد حسود است، قوه تمییز و تشخیص ندارد، نمی تواند کسی را که به زندگی زنده شده و درونش از همانیدگی ها و صفات زشتی مانند حسد پاک شده را تشخیص دهد پس به چنین شخصی حسد می ورزد. بر اثر این حسادت و تنگ نظری دلش تیره و تار می شود، زیرا هر عملی جوابی دارد.

صد هزاران خوی بد آموخته
دیده های عقل و دل بر دوخته

دفتر چهارم، بیت ۲۶۷۵

ما در من ذهنی صد هزار خوی و خصلت ناپسند از من های ذهنی آموخته ایم که مهمترین آنها حسد است.

چشم عقل و دیده روح خود را بسته‌ایم. خوی بد، خوی من ذهنی است، اصل و ذات ما خوی بد ندارد، دیده حضور ما بسته شده و چشم من ذهنی باز است. باید به صورت حضور ناظر به خودمان نگاه کنیم و ببینیم چه خوی و خصلت ناپسندی داریم، آنها را شناسایی کنیم و بیندازیم.

کم‌ترین خُوشان به زشتی آن حسد
آن حسد که گردنِ ابلیس زد

دفتر چهارم، بیت ۲۶۷۶

کمترین و ناچیزترین خصلت ناپسندی که من‌های ذهنی فرا گرفته‌اند، خوی حسادت است، همان حسادتی که گردن ابلیس را قطع کرد یعنی موجب تباهی ابلیس و رانده شدن شیطان از درگاه الهی شد. وقتی خوی حسادت در ما وجود داشته باشد ما بی‌نهایت خودمان را به جسم کاهش داده، به مقایسه می‌افتیم و می‌خواهیم برتر در بیاییم.

از خدا می خواه دفع این حسد
تا خدایت وا رهاند از جسد

دفتر چهارم، بیت ۲۶۸۱

ای انسان از خدا درخواست کن و بخواه که حسد را از تو دور کند، تا خدا تو را از جسم و جسمانیت یعنی من
ذهنی برهاند. باید مراقبه کنیم و از خدا بخواهیم که حسد را از ما بگیرد و ما را از چنگال من ذهنی نجات دهد.

وز حسودی بازیشان خرای کریم
تا نباشند از حسد دیو رجیم

دفتر پنجم، بیت ۱۲۰۰

- رجیم: ملعون، مطرود

ای خداوند بخشنده، من های ذهنی را از حسادت نجات بده، تا بر اثر حسادت به شیطان ملعون مبدل نشوند. چون ما در من ذهنی حسود و بدخواه دیگران هستیم. خداوندا، ما را از حسد و تنگ نظری من ذهنی برهان، کمکمان کن که لحظه به لحظه با فضاگشایی و تسلیم از من ذهنی و دردهایش رها شویم.

♦ نکته طلایی و کلیدی:

مهمترین قدرتی که انسان دارد قدرت انتخاب و توان از دست دادن است.
تمرین توان از دست دادن تمرین عشق است.



خانم زهرا سلامتی از زاهدان



با درود و سپاس بر تمامی کائنات عالم هستی و آقای شهبازی نازنین برداشتی از برنامه ۸۶۲
به نام خداوند عشق

هر جنبنده ای در این کائنات عالم هستی نیرو و عشق و حرکت خود را از خداوند عزیز دریافت می نماید. و ما تنها باشندگانی هستیم که روی خدایت خود را پوشانیده ایم و خود را نااصل کار ساخته ایم که نمی توانیم آن نیرو را از خرد الهی دریافت نماییم و هم به خودمان ضرر می رسانیم و هم سایر مخلوقات را تباه می سازیم. بدون اینکه خود واقف باشیم. "حال مهمترین سوال در این زمینه این است که"

چرا مرکزمان عوض شده است؟ در حالیکه دل و مرکزمان از همان آغاز الست عدم بوده است.
ولی با همانیده شدن که بایستی کوتاه مدت صورت می گرفت خود را به ضرر و زیان انداختیم و به ساخته دست خود چسبیدیم و به آنها رنگ و لعاب های مختلفی بخشیدیم و برکات زندگی را مانند سایر مخلوقات عالم هستی نتوانستیم از خداوند مهربان دریافت نماییم.

قانون زندگی و غیرت آن بر این اساس بنا شده است که ما به هر طریق و گونه‌ای که شده هوشیارانه و آگاهانه به او زنده گردیم و این در ذات الهی ما نهادینه شده است و خداوند هر لحظه با عنایت خود می‌خواهد که ما را از این زندان همانیدگی‌ها بزیاناند. چرا که ما از او هستیم و باید به سوی او هم باز گردیم.

"انا لله و انا الیه راجعون" سوره بقره، آیه، ۱۵۶

و باید همانیدگی‌هایمان را شناسایی کنیم و آنها را در هوشیاری حضورمان آگاهانه نگهداری نماییم، تا این خود سبب افتاد نشان شود و همچنین بتوانیم دوباره با عدم یکی شویم و این عدم و فضای گشوده شده را نگه داریم.

یکی از مهمترین دلایل شکست ما در رابطه با نگهداری مرکز عدم این است که تعهدمان را می‌شکنیم و حقیقتاً در عمل نمی‌توانیم تسلیم واقعی بشویم و یا عجله داریم یا به زور می‌خواهیم این همانیدگی‌ها را بیندازیم؟ و ناآگاه از این هستیم که با این عملکرد از ابزار ذهنی استفاده می‌کنیم و بیشتر خودمان را در فضای ذهن زندانی می‌سازیم. که این خود فکر و عملمان را ذهنی می‌کند که نمی‌تواند مثمر ثمر واقع شود و ما را نسبت به همدیگر و سایر موجودات و کائنات بیگانه و غریبه می‌سازد. و فکر و عمل مان را با همدیگر ناهماهنگ که کار و عملمان را دوست نداریم و از آن ناراضی هستیم.

چرا که شادی و خرد زندگی در کارمان جاری نمی‌شود. وضعیت‌ها و رویدادها چیزهای بیرونی هستند و برای تغییر آنها باید از خرد زندگی همراه با فکر خلاق از طریق مرکز عدم فکر کنیم و وضعیت‌ها را تغییر دهیم. و وضعیت‌های این لحظه را باید بپذیریم و در اطرافشان فضا را باز کنیم نه اینکه از وضعیت‌ها و رویدادها برای آینده نامعلوم و گذشته به ثمر نرسیده ما پله بسازیم. و خود را در افسانه من ذهنی مان غرق نماییم که این خود باعث می‌شود که ما را از لحظه حالمان دورتر و دورتر سازد. که تا نتوانیم زندگی زنده این لحظه را زندگی کنیم. به امید این که شاید در این دو زمان روانشناختی گذشته و آینده زندگی‌مان را به ثمر برسانیم. در حالی که این دو زمان توهمی تمرکز لحظه حال ما را می‌رباید و ما را با خود هم هویت می‌سازد.

حال اگر توجه کرده باشیم "آهو" به حیوان تیز پا معروف است و سرعت دویدن آن از تمامی حیوانات بیشتر. ولی او همیشه شکار و طعمه شیر می‌شود چرا که همواره از ترس اینکه مبادا شیر به او حمله ور شود به پشت سر خود نگاه می‌کند. و تمرکز لحظه خود را از دست می‌دهد و این خود سرعت دویدن آن را کاهش می‌دهد. ولی "شیر" حیوانیست که همواره رو به جلو حرکت می‌کند و به عقب بر نمی‌گردد و به راحتی می‌تواند "آهو" را شکار نماید و اما سوالات بعدی که مطرح می‌شود این است که:

چرا فضاگشایی می‌کنیم ولی موفق نمی‌شویم؟ یا چرا حتی موقع فضاگشایی می‌خواهیم یکی دیگری به ما کمک کند؟ یا خودش را به ما تحمیل نماید؟ یا چرا اجازه نمی‌دهیم که با خداوند در این لحظه یکی گردیم؟ در حالی که در لحظه فضاگشایی که عین وحدت ما با خداوند است با او به وحدت می‌رسیم. ایراد و اشکال این کار نحوه ستایش کردن ماست. ما باید مرکز عدم و خداوند را ستایش کنیم. نه چیزها و اجسام و باورها و دردهای انباشته شده خود را که تا او بتواند با عنایت خود ما را با قانون غیرت به سوی خود جذب کند.

چرا که قانون غیرت او می‌گوید:

اگر تو من ذهنی داشته باشی نمی‌توانی با من یکی شوی و من تو را در فضای یکتایی خود راه نمی‌دهم. حال اگر مرکزت عدم شود و با من صادق باشی من دیگر نمی‌گذارم که تو با اجسام یکی گردی. چرا که غیرتش بر عاشقیست و غیرتش بر صادقیت. و راضی بودن به این لحظه و رویداد این لحظه که زندگی ما در این لحظه توسط خود زندگی نوشته می‌شود.

هزار ابر عنایت بر آسمان رضااست
اگر ببارم از آن ابر بر سرت بارم

-مولوی، دیوان شمس، غزل ۱۷۲۳
و به خاطر فضاگشایی و احساس رضایتمندی ماست که خداوند در زندگیمان باران لطف و گرمش را بر سرمان می باراند. و سوال کلیدی دیگر چرا نمی توانیم رنجشهایمان را بیندازیم؟ همانگونه که چاقو نمی تواند دسته خویش را ببرد من ذهنی هم از رنجشها که قسمتی از وجود و سرمایه اش می باشد و برایشان زحمت زیادی کشیده است چگونه می تواند از آنها دل بکند؟ این خود کار زندگی است که با قانون کون فکان خود و فضاگشایی ما و تسلیم رنجش هایمان را کمرنگ می سازد که تا آهسته آهسته از ما جدا شوند.

کی تراشد تیغ دسته خویش را
رو به جراحی سپار این ریش را

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۲۲

و حال ای خدای مهربانم تو خود بهتر می‌دانی که ما همگان داغ و غم هجران تو را در سینه داریم و هر آنچه که در این جهان مادی اندوخته‌ایم نمی‌تواند ما را خوشحال و راضی کند. درست است که ما با این دید به سوی جهان مادی می‌رویم ولی ذاتاً به عنوان هوشیاری و خدائیت عاشق چیزها نیستیم و سریعاً ما را اشباع می‌سازد و سیر. و حال ای خدای مهربانم به ما قدرت این را عطا فرما که فضای گشوده شده خود را که همان یکی شدن با توست را نگه داریم و در این راه اگر از سوی تو قهر و عتاب و سختی به ما وارد شد "انصتوا" و "اتقوا" و صبوری را پیشه کنیم و "حذیر" و مواظب باشیم که با چیز جدید دیگری هم هویت نشویم.

درست مانند ابراهیم خلیل که فضای درونش را باز کرده بود و می‌خواست دردهای همانیدگی خود را هوشیارانه بسوزاند و در آتش عشق الهی شعله ور گردد و کمک و درخواست جبرئیل را نپذیرفت و فرمود: خدا برایم کافیت و ای خدای مهربانم ما به رحمت عامه ایزدی تو ایمان داریم که بر روی همه ما یکسان می‌تابد. حال چه کافر باشیم و چه مومن و چه امیر باشیم و چه اسیر. و ما امید و رجاء داریم که تو هر آن می‌خواهی که به ما کمک کنی و ما را از این همانیدگی‌ها جدا سازی و به خودت زنده گردانی.

و ای خدای مهربانم به ما این قدرت را عطا فرما که بتوانیم این آموزه‌هایی که آموخته‌ایم را با فضاگشایی به عمل در آوریم. و تحقیق کنیم و عملاً به تو زنده شویم چرا که دانش ذهنی سودمند نمی‌باشد و فقط با ذهن صحبت کردن و با ذهن شنیدن ما را در فضای تقلید و شک نگه می‌دارد. و تقلید تا آنجایی موثر است که ما اینها را ذهناً بدانیم و یاد بگیریم. در حالی که فضاگشایی و یقین تحقیق کار انسانی است که عملاً فضای درونش را باز کرده است. و هوشیاری جدیدی پیدا کرده که می‌تواند این آموزه‌ها را در زندگی شخصی خود پیاده سازد.

حکم حق گسترد بهر ما بساط
که بگویند از طریق انبساط

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۶۷۰

و ای خدای مهربانم تو همواره به ما گفته‌ایی که با من فقط از طریق فضاگشایی و انبساط سخن بگویند. و در پایان وقتی که خرد بی‌منت‌های کائنات، سرگرم کار است زندگی شخصی کوچک من زهرا را هم اداره می‌کند.

ای ز غم مُرده که دست از نان تهی است
چون غفور است و رحیم این ترس چیست؟

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۰۸۷

پر انرژی و سالم بمانید خیلی ممنون، خدا نگهدار شما

زهرا سلامتی، از زاهدان



خانم نصرت



سلام معلم معنوی من و دوستان همراه
 آقای شهبازی فرمودند از خود سؤال کنید چه مسایلی را در زندگی خود ایجاد می‌کنید و فرمودند؛ در افسانه من
 ذهنی مراقبه کنید و ببینید چگونه مسئله می‌سازید؟ با گذاشتن جسم در مرکز و خود را از جنس جسم دانستن
 و هشیاری اصلی خود را فراموش کردن، من مسئله می‌سازم. من از مرکز همانیده‌ام عقل، هدایت، حس امنیت و
 قدرت می‌خواهم و آن چون جسم است نمی‌تواند این برکات را به من بدهد و یا موقتی می‌دهد، و یا نمی‌تواند
 من را از این برکات، اشباع بکند که دیگر نخواهم! آخر او هم در اختیار خودش نیست و اختیار مرکز همانیده هم
 با زندگی است. از آنجا که مرکز همانیده طراحی شده که خودش خودش را تخریب کند و این طرح زندگی
 است، بعد از مدتی دیگر به توقعات من توجه نمی‌کند و نه تنها آنها را از من می‌گیرد، بلکه برای تخریب من
 توهمی من از آنها استفاده می‌کند!

چون ز زنده، مرده بیرون می‌کند
 نفس زنده سوی مرگی می‌تند

–مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۵۵۰

من به عنوان من ذهنی، شرطی شده با این برکات جسمی هستم. یعنی از زمان کودکی ام چیزی غیر از این برکات جسمی زودگذر نمی‌شناختم! به من گفتند فقط همین است! بین دیگران چه می‌کنند، تو هم همان را بکن، شاید بتوانی در این مقایسه از دیگران ببری! اکثر اوقات نمی‌توانستم ببرم، چون طرح زندگی اینست، که مرده را که من ذهنی من باشد از زنده که امتداد خودش است بیرون کند پس باختیم!! و در من درد و هیجانات ناشی از آن مانند حسادت، رنجش، خودکم بینی، کینه، نگرانی و... بوجود آمد! و من هم چشم حسی خود را باز کرده، و هر آنچه از نسل قبلی آموخته بودم، با اضافه کردن چاشنی تکنولوژی و روانشناسی قانون جذب به فرزندانم آموختم! و زندگی را در آنها نادیده گرفتم!

تویی فرزند جان کار تو عشق است
چرا رفتی تو و هر کاره گشتی

-مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۶۶۰

همه این دردها و شکستها به من می‌گفت به سوی من بیا ولی من یا نمی‌شنیدم و یا توهم می‌دانستم و مقاومت و قضاوت می‌کردم!

آنموقع که در خواب ذهن بودم «افسانه من ذهنی» را نمی‌شناختم. اصلاً نمی‌دانستم «حقیقت وجودی انسان» چیست الان که طبق آموزه‌های آقای شهبازی شناختم، روی آن مراقبه کردم، و دیدم اوقات زیادی در این افسانه هستم و برای خود مسئله و مانع می‌سازم. وقتی مسئله سازی خود را می‌پذیرم، در فضای عدم متوجه می‌شوم که مسئله سازیهای من به خاطر اینست که من نمی‌خواهم «من ذهنی‌ام بمیرد» یا اگر به مرگ نزدیک و لاغر می‌شود، با تدبیر می‌خواهم او را «ترمیم و از او محافظت» کنم! و بنابراین مسایلی می‌سازم که در من شخصاً شامل این موارد است: من این مسایل را از روی تمرکز بر افکارم و پذیرش آنها متوجه شدم.

- ۱- چه جوری اموالم را زیاد و حفظ کنم؟ یعنی حفظ من ذهنی
- ۲- چرا وضعیتهای آزار دهنده تغییر نمی‌کند، که بتوانم از آنها زندگی بگیرم؟ (ترمیم من ذهنی)
- ۳- چرا سایر اعضای خانواده در مورد من قانون جبران را رعایت نمی‌کنند؟ و اکثر مسئولیت بیرون و خانه و اقتصاد با منست؟ (حفظ من ذهنی)

- ۴- نگرانی برای آینده و ایجاد نگرانی و یا امید که هر دو ایجاد هیجان و مسئله می کند. نمی گذارم من ذهنی ام بمیرد، چون در زمان روانشناختی ماندن، خون من ذهنی را برای ادامه زندگی مهیا می کند.
- ۵- چطور دیگران را راضی نگه دارم؟ حفظ من ذهنی با ماسک خوب بودن.
- ۶- چطور خود را فردی دانا، مهربان، کامل و دلسوز در نظر دیگران جلوه دهم؟ حفظ من ذهنی با ماسک خوب بودن.
- ۷- نقش مصلح و میانجیگر را بین دیگران بازی کنم. حفظ من ذهنی با ماسک خوب بودن.

این مسایل را شناسایی کردم و با اتفاقات، زندگی، درون تو در توی من را نشان خواهد داد و من با پذیرش و فضاگشایی در برابر اتفاق در فضای عدم، در حالیکه او همراه من است، شناساییهای بیشتر خواهم کرد و با تمرکز روی خودم، در فضای عدم که من و او یکی هستیم مسایل خود را ریشه یابی، و با لا کردن مرکز همانیدگی، آنها را از مرکزم رانده، و خود حقیقی ام نمایان می شود.

لازم نیست کاری با ذهن بکنم. پذیرش لحظه به لحظه اتفاقات بیرونی و درونی، مرکز عدم را گسترش می‌دهد و مسایل را در خود حل می‌کند.

حدیث: هر کس غم‌هایش را به غمی واحد محدود کند، خدا غم‌های دنیوی او را از بین می‌برد. تنها غم ما باید هم‌وغم ما در زنده شدن به او باشد. منظور از غم، دردِ هشیارانه ما در مسیر تبدیل است.

با تشکر نصرت



با سپاس از بینندگان گنج حضور بابت ارسال پیغام‌های معنوی خود





**برنامه گنج حضور با اجرای پرویز شهبازی
را در سایت زیر تماشا فرمایید.**

www.parvizshahbazi.com